Qur'ān ShināKht _____ **2026, Vol. 18, No. 2, 49-64**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/qoranshenakht.2026.5004374

20.1001.1.20081987.1404.18.2.2.4

The Methodological Paradox in the Theory of the Syriac-Aramaic Reading of the Qur'an: A Critique of the Epistemological Foundations of Christoph Luxenberg's Project and a Defense of the Authenticity of the Holy Qur'anic Text

Arash Rajabi / PhD in Theoretical Foundations of Islam, University of Islamic Studies, Qom, and Lecturer, Department of Islamic Studies and Humanities, Amirkabir University, Tehran, Iran arash.rajabi@aut.ac.ir
Seyyedeh Masoumeh Tabatabaei / PhD in Islamic Theology, University of Qom, and Lecturer, Department of Islamic Studies and Humanities, Amirkabir University, Tehran, Iran Tabatabaei3029@aut.ac.ir
Received: 2026/09/10 - **Accepted:** 2026/10/17

Abstract

Christoph Luxenberg's project on the "Syriac-Aramaic reading of the Qur'an" is one of the most controversial approaches in contemporary historical Qur'anic studies. It attempts to explain part of the lexical, syntactic, and exegetical difficulties of the Holy Qur'an on the basis of the supposed existence of a fundamental Syriac-Aramaic substrate and, by rereading certain expressions according to the capacities of the Syriac language, to set aside the existing Arabic reading in numerous cases. The present article, with the aim of offering a scientific and methodological defense of the authenticity, integrity, and interpretive self-sufficiency of the Holy Qur'an, examines the epistemological foundations of this project through an analytical-critical approach and by drawing on discussions in the philosophy of language, philosophical hermeneutics, text theory, and the philosophy of science. The findings show that Luxenberg's transition from "exegetical difficulty" to the "hypothesis of a foreign linguistic origin" lacks logical necessity and in many cases leads to methodological circularity, since the intra-textual coherence of the Qur'an is negated in order to prove the insufficiency of the existing text and is also employed to identify the supposed "errors" of the scribes. Accordingly, the article proposes two criteria—the principle of evidential independence and the asymmetry test of correction—for assessing any claim of textual reconstruction and shows that the model based on the self-sufficiency and intra-textual coherence of the Qur'an, on the basis of the principle of explanatory economy, explains a broader range of linguistic and exegetical data with fewer assumptions and more independent evidence. The final conclusion is that Luxenberg's project has not succeeded in moving from the level of "the possibility of presenting an alternative reading" to the level of "the methodological necessity of replacing the existing reading"; therefore, the authenticity of the Holy Qur'anic text remains the justified starting point of any historical research concerning it.

Keywords: Christoph Luxenberg, Syriac-Aramaic reading of the Qur'an, methodological critique, authenticity of the Qur'an, intra-textual coherence.

قرآن‌شناخت ـــــــــــــــــــ سال هجدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۴، ص ۴۹-۶۴
https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0
doi 10.22034/qoranshenakht.2026.5004374
dor 20.1001.1.20081987.1404.18.2.2.4

نوع مقاله: پژوهشی

پارادوکس روش‌شناختی در نظریهٔ خوانش سریانی ــ آرامی قرآن؛ نقد مبانی معرفت‌شناختی پروژه کریستف لوکزنبرگ و دفاع از اصالت متن قرآن کریم

آرش رجبی / دکترای مبانی نظری اسلام، دانشگاه معارف اسلامی، قم و مدرس گروه معارف و علوم انسانی دانشگاه امیرکبیر، تهران، ایران. arash.rajabi@aut.ac.ir
سیده‌معصومه طباطبایی / دکترای کلام اسلامی، دانشگاه قم و مدرس گروه معارف و علوم انسانی دانشگاه امیرکبیر، تهران، ایران. Tabatabaei3029@aut.ac.ir
دریافت: ۱۴۰۵/۰۶/۱۹ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۷/۲۵

چکیده

پروژه کریستف لوکزنبرگ درباره «خوانش سریانی ـ آرامی قرآن» از جنجالی‌ترین رویکردهای قرآن‌پژوهی تاریخی معاصر است که می‌کوشد بخشی از دشواری‌های واژگانی، نحوی و تفسیری قرآن کریم را بر پایهٔ فرض وجود یک زیرلایه بنیادین سریانی ـ آرامی توضیح دهد و با بازخوانی برخی تعابیر بر اساس ظرفیت‌های زبان سریانی، قرائت عربی موجود را در موارد متعدد کنار بگذارد. مقالهٔ حاضر با هدف دفاع علمی و روش‌شناختی از اصالت، تمامیت و خودبسندگی تفسیری قرآن کریم، مبانی معرفت‌شناختی این پروژه را با رویکردی تحلیلی ـ انتقادی و با بهره‌گیری از مباحث فلسفهٔ زبان، هرمنوتیک فلسفی، نظریهٔ متن و فلسفهٔ علم بررسی می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گذار لوکزنبرگ از «دشواری تفسیری» به «فرض منشأ زبانی بیگانه» فاقد ضرورت منطقی است و در بسیاری از موارد به دوری روش‌شناختی می‌انجامد؛ زیرا انسجام درون‌متنی قرآن هم برای اثبات ناکافی بودن متن موجود نفی می‌شود و هم برای تشخیص «خطاهای» مفروض کاتبان به کار گرفته می‌شود. بر این اساس، مقاله دو معیار «اصل استقلال شواهد» و «آزمون عدم‌تقارن اصلاح» را برای سنجش هر ادعای بازسازی متن پیشنهاد می‌کند و نشان می‌دهد که مدل مبتنی‌بر خودبسندگی و انسجام درون‌متنی قرآن، بر پایهٔ اصل اقتصاد تبیین، با مفروضات کمتر و شواهد مستقل‌تر، دامنه گسترده‌تری از داده‌های زبانی و تفسیری را توضیح می‌دهد. نتیجهٔ نهایی آن است که پروژه لوکزنبرگ نتوانسته است از سطح «امکان ارائه یک قرائت بدیل» به سطح «ضرورت روش‌شناختی جایگزینی قرائت موجود» عبور کند و ازاین‌رو اصالت متن قرآن کریم همچنان نقطهٔ آغاز موجه هر پژوهش تاریخی درباره آن باقی می‌ماند.

کلیدواژه‌ها: کریستف لوکزنبرگ، خوانش سریانی ـ آرامی قرآن، نقد روش‌شناختی، اصالت قرآن، انسجام درون‌متنی.

مقدمه

مطالعهٔ تاریخی قرآن کریم در چند دههٔ اخیر بیش‌ازپیش از الگوی درون‌متنی صرف فاصله گرفته و به بررسی قرآن در بستر تاریخی، زبانی، دینی و فرهنگی اواخر دوران باستان توجه نشان داده است (Neuwirth, 2003, p.1-18; Reynolds, 2010, p.1-20; Sinai, 2017, p.1-30). مطالعهٔ واژگان دخیل نیز پیشینه‌ای طولانی در قرآن‌پژوهی دارد؛ پژوهش کلاسیک آرتور جفری نشان داده است که بررسی خاستگاه واژگانی برخی تعابیر قرآنی می‌تواند اطلاعات مهمی درباره مناسبات زبانی محیط شکل‌گیری قرآن فراهم آورد (Jeffery, 1938, p.1-15). ازاین‌رو بررسی نسبت قرآن با زبان‌ها و سنت‌های پیرامونی، فی‌نفسه، نه‌تنها با پژوهش تاریخی ناسازگار نیست، بلکه از لوازم طبیعی رویکرد تاریخی ـ تطبیقی است.

بااین‌حال، پذیرش اصل تعامل تاریخی و زبانی قرآن با محیط پیرامون، به‌لحاظ منطقی، مستلزم پذیرش این ادعا نیست که زبان قرآن در سطحی بنیادین بر یک زیرلایه سریانی ـ آرامی استوار بوده است. باید میان چند سطح متفاوت از ادعا تمایز گذاشت: تماس زبانی، وام‌گیری واژگانی، تأثیر فرهنگی، بینامتنیت دینی، هم‌گرایی ادبی، و زیرلایه زبانی. وجود یک یا چند مورد از این پدیده‌ها، به‌خودی‌خود، برای اثبات پدیده‌ای در سطح آخر کفایت نمی‌کند.

اهمیت پروژه کریستف لوکزنبرگ دقیقاً در همین نقطه آشکار می‌شود. اثر او با عنوان *Die syro-aramäische Lesart des Koran: Ein Beitrag zur Entschlüsselung der Koransprache* (*خوانش سریانی ـ آرامی قرآن: کمکی به رمزگشایی زبان قرآن*)، نخستین بار در سال ۲۰۰۰ منتشر شد و نسخهٔ انگلیسی با عنوان *The Syro-Aramaic Reading of the Koran: A Contribution to the Decoding of the Language of the Koran* آن در سال ۲۰۰۷ انتشار یافت (Luxenberg, 2007). این کتاب صرفاً به شناسایی چند وام‌واژه سریانی در قرآن نمی‌پردازد، بلکه پروژه‌ای گسترده‌تر را دنبال می‌کند: استفاده از زبان و ادبیات سریانی برای بازخوانی شماری از واژه‌ها، عبارات و آیات قرآن که از نظر او در قرائت متعارف عربی مبهم یا فاقد معنای رضایت‌بخش‌اند (Luxenberg, 2007, p.1-30). بدین‌ترتیب، سریانی در نظریهٔ او از جایگاه یکی از منابع تطبیقی مطالعهٔ قرآن فراتر می‌رود و به ابزاری اساسی برای بازسازی معنای بخش‌هایی از متن مقدس تبدیل می‌شود.

از منظر روش‌شناختی، اهمیت این رویکرد نه صرفاً در نتایج واژه‌شناختی آن، بلکه در نوع رابطه‌ای است که میان متن موجود، فرضیه زبانی و بازسازی معنایی برقرار می‌کند. در ارزیابی ادعاهای لوکزنبرگ باید میان سه گزاره کاملاً متفاوت تمایز گذاشت: الف) یک عبارت موجود دشوار یا چندمعناست؛ ب) یک قرائت سریانی برای آن ممکن است؛ ج) قرائت سریانی، صورت تاریخی یا معنای اصیل آن عبارت است. گزارهٔ نخست ممکن است صرفاً یک واقعیت تفسیری باشد؛ گزارهٔ دوم یک امکان زبان‌شناختی؛ اما گزارهٔ سوم یک ادعای تاریخی ـ بازسازی است که نیازمند

شواهدی مستقل از صرفِ امکانِ قرائت بدیل خواهد بود. اگر یک نظریه برای تشخیص موارد «خطا» یا «قرائت نادرست» در متن موجود ناگزیر از انسجام معنایی همان متن استفاده کند، اما هم‌زمان مدعی شود متن موجود در سطحی بنیادین فاقد قابلیت خودتبیینی است، میان این دو پیش‌فرض نوعی عدم‌تقارن یا دور روش‌شناختی پدید می‌آید. مقالهٔ حاضر این مسئله را با عنوان «پارادوکس روش‌شناختی» صورت‌بندی و بررسی خواهد کرد.

مقالهٔ حاضر درصدد داوری درباره ارزش تاریخی همهٔ پیشنهادهای واژه‌شناختی لوکزنبرگ نیست و مدعی نیست هر بازسازی سریانی الزاماً نادرست است؛ آنچه نیازمند ارزیابی است، انتقال منطقی از تعدادی قرائت پیشنهادی به یک نظریهٔ عام درباره زبان و تاریخ متن قرآن است. از این منظر، مقاله موضعی حداقلی و روش‌شناختی اتخاذ می‌کند: صورت موجود متن باید نقطه آغاز تحلیل باشد، نه متغیری که صرفاً بر اساس دشواری تفسیری کنار گذاشته شود. این اصل به‌معنای مصونیت متن از نقد نیست؛ اما هرچه فاصله میان «متن موجود» و «متن بازسازی‌شده» بیشتر باشد، بار اثبات برای جایگزینی صورت موجود نیز افزایش می‌یابد.

بر همین اساس، پژوهش حاضر سه معیار را در ارزیابی پروژه لوکزنبرگ به کار می‌گیرد: نخست، استقلال شواهد (شاهدی که برای تأیید یک فرضیه به کار می‌رود باید مستقل از خود فرضیه به دست آمده باشد)؛ دوم، انسجام درون‌متنی (شبکه روابط معنایی و ساختاری میان اجزای یک متن)؛ و سوم، اقتصاد تبیین (ترجیح مدلی که با کمترین مفروضات، بیشترین داده‌ها را توضیح دهد). در کنار این معیارها، مقاله «آزمون عدم‌تقارن اصلاح» را نیز پیشنهاد می‌کند تا روشن شود آیا اصلاح یک عبارت در چارچوب نظریهٔ رقیب صرفاً امکان‌پذیر است یا شواهدی مستقل، آن اصلاح را بر قرائت موجود ترجیح می‌دهد. پرسش نهایی مقاله، بنابراین، نه این است که «آیا می‌توان قرآن را به سریانی خواند؟»، بلکه این است که «آیا برای چنین خوانشی ضرورت روش‌شناختی وجود دارد؟» فرضیهٔ اصلی پژوهش آن است که تا زمانی که شواهد مستقل و کافی برای اثبات ضرورت یک زیرلایه سریانی ارائه نشده باشد، قرائت عربی موجود باید در مقام فرضیه پایه حفظ شود و بازخوانی سریانی تنها در مقام فرضیهٔ رقیب و قابل آزمون به کار رود.

مقاله در ادامه ابتدا پیشینهٔ پژوهش و جایگاه نقدهای موجود بر لوکزنبرگ را مرور می‌کند (بخش ۱)؛ سپس روش تحقیق و چارچوب نظری را معرفی می‌کند (بخش ۲)؛ آنگاه به بازسازی منطقی نظریهٔ لوکزنبرگ و دو آسیب استدلالی بنیادین آن، یعنی تعمیم شتاب‌زده و دور روش‌شناختی می‌پردازد (بخش ۳)؛ شواهد قرآنی و تاریخی را در برابر فرض بیگانگی زبانی بررسی می‌کند (بخش ۴)؛ نقد تقلیل معناشناختی را طرح می‌کند (بخش ۵)؛ مسئلهٔ ابطال‌پذیری و دور روش‌شناختی را در قالب سه راهبرد مصون‌ساز تحلیل می‌کند (بخش ۶)؛ مدل لوکزنبرگ را با الگوی خودبسندگی و انسجام درون‌متنی بر پایهٔ اصل اقتصاد تبیین مقایسه می‌کند (بخش ۷)؛ و سرانجام در نتیجه‌گیری، الگویی روش‌شناختی برای دفاع از اصالت قرآن کریم پیشنهاد می‌دهد.

۱. پیشینهٔ پژوهش و جایگاه نقدهای موجود بر لوکزنبرگ

پروژهٔ کریستف لوکزنبرگ را باید در بستر جریان‌های نوین قرآن‌پژوهی تاریخی ـ انتقادی بررسی کرد؛ جریان‌هایی که در دهه‌های اخیر کوشیده‌اند قرآن کریم را در زمینهٔ تاریخی، زبانی و فرهنگی اواخر دوران باستان مطالعه کنند (Wansbrough, 1977, p.1-30; Reynolds, 2010, p.1-20). بااین‌حال، از منظر دفاع علمی از ساحت قرآن کریم، باید میان «مطالعهٔ تاریخی زمینهٔ قرآن» و «بازسازی بنیادی خود متن قرآن» تمایزی قاطع برقرار کرد. اینکه قرآن در محیطی چندزبانه ظهور کرده، یک ادعای تاریخی معقول است؛ اما اینکه صورت موجود قرآن اساساً بازمانده یا تحریف‌شده یک متن سریانی ـ آرامی باشد، ادعایی بسیار سنگین‌تر و پردامنه‌تر است که به شواهد مستقل، مستقیم و هم‌افزا نیاز دارد. می‌توان چهار سطح متفاوت از ادعا را از یکدیگر تفکیک کرد: ۱) وجود تماس تاریخی میان عربی و زبان‌های سامی همجوار؛ ۲) وجود وام‌واژه‌ها در قرآن؛ ۳) وجود تأثیرات بینامتنی یهودی و مسیحی بر برخی مضامین؛ ۴) ادعای اینکه زبان یا ساختار اصلی قرآن بر یک زیرلایه سریانی ـ آرامی استوار بوده است. سه سطح نخست، حتی در صورت اثبات، ملازمهٔ منطقی با سطح چهارم ندارند.

۱ـ۱. نقدهای زبان‌شناختی و لغت‌شناختی

دانیل کینگ، متخصص مطالعات سریانی، در مقالهٔ (A Christian Qur'ān? A Study in the Syriac Background to the Language of the Qur'ān as Presented in the Work of Christoph Luxenberg)، روش لوکزنبرگ را از منظر فیلولوژی سریانی بررسی کرده است (King, 2009, p.44-71). اهمیت این نقد آن است که متوجه اصل امکان ارتباط قرآن با سنت سریانی نیست، بلکه متوجه شیوه اثبات این ارتباط و تبدیل آن به ابزار بازسازی متن است. کینگ نشان می‌دهد که لوکزنبرگ در مواردی برای توضیح واژگان قرآنی به معانی یا صورت‌هایی در زبان سریانی استناد می‌کند که از نظر تاریخی نمی‌توان به‌سادگی آنها را برای دوره مورد بحث مسلم گرفت و در برخی موارد شواهد مورد استناد متأخرتر از دوره‌ای هستند که برای بازسازی زبان قرآن اهمیت دارد (King, 2009, p.52-58). برای اینکه یک قرائت سریانی بتواند قرائت عربی موجود قرآن را کنار بزند، دست‌کم باید چند شرط هم‌زمان احراز شود: قرائت پیشنهادی از نظر تاریخی مقدم یا هم‌دوره باشد؛ معنای پیشنهادی در منابع معتبر سریانی قابل اثبات باشد؛ رابطهٔ تاریخی میان صورت سریانی و قرآنی قابل توضیح باشد؛ قرائت عربی موجود واقعاً دچار مشکلی جدی و مستقل (یعنی مشکلی که فارغ از پیش‌فرض بازخوانی سریانی نیز قابل شناسایی باشد) باشد؛ و مهم‌تر از همه، قرائت جدید از نظر سیاق و نحو بر قرائت موجود برتری تبیینی قابل اثبات داشته باشد. در غیراین‌صورت، آنچه ارائه شده صرفاً یک امکان تفسیری است، نه یک «تصحیح متن» (King, 2009, p.62-67).

۲ـ۱. نقدهای نسخه‌شناختی و تاریخی

دومین حوزهٔ نقد به فرض وجود یک مرحلهٔ گرشونی (یعنی نگارش متن عربی با حروف الفبای سریانی) در انتقال

قرآن مربوط می‌شود. لوکزنبرگ برای توضیح برخی تفاوت‌های مفروض میان صورت عربی موجود و بازسازی سریانی، از امکان نگارش عربی با خط سریانی بهره می‌گیرد (Luxenberg, 2007, p.30-34). اما از منظر دفاع تاریخی از اصالت قرآن، باید میان «امکان تاریخی» و «شاهد تاریخی» تفکیک کرد: اینکه در دوره‌هایی زبان عربی می‌توانسته با خطوط غیرعربی نوشته شود، به‌تنهایی اثبات نمی‌کند که قرآن کریم در مرحله‌ای بنیادین با خط سریانی نوشته و سپس به خط عربی منتقل شده است. در غیاب شواهد مادی مستقل، این فرض به یک مقدمهٔ بازسازی‌کننده تبدیل می‌شود که خود نیازمند اثبات است و خطر ایجاد فرضیه‌ای ابطال‌ناپذیر را در پی دارد؛ زیرا هر شاهد مخالف را می‌توان به خطای کاتبان نسبت داد. اصل روش‌شناختی مورد دفاع این مقاله چنین است: وجود امکان تاریخی برای یک مرحلهٔ انتقالی، بدون شاهد مستقل، نمی‌تواند مبنای بازسازی آن مرحله و سپس اصلاح متن موجود قرآن قرار گیرد؛ همچنین نبود شواهد مادی مستقل برای این مرحله، هم در نقدهای نسخه‌شناختی غربی (Déroche, 2005, p.45-60) و هم در نقد پارسا و نبائی بر دیدگاه لوکزنبرگ درباره خط عربی، مورد تأکید قرار گرفته است (پارسا و نبائی، ۱۴۰۲، ص۴۲ـ۴۳).

۳ـ۱. نقدهای روش‌شناختی و معرفت‌شناختی

مهم‌ترین سطح نقد در پژوهش حاضر، سطح روش‌شناختی است. اگر متن قرآن در صورت موجود خود برای فهم بسیاری از عبارات ناتوان فرض شود، پژوهشگر باید برای تشخیص این ناتوانی معیاری مستقل از فرضیهٔ سریانی داشته باشد؛ اما اگر همان عبارات به دلیل دشواری‌شان به سریانی بازگردانده شوند و سپس قرائت سریانی به‌عنوان دلیل وجود زیرلایه سریانی به کار رود، رابطه‌ای دوری شکل می‌گیرد: دشواری متن ← نیاز به سریانی ← بازخوانی سریانی ← اثبات زیرلایه سریانی ← توضیح دشواری متن بر اساس همان زیرلایه. به بیان دقیق‌تر، در این زنجیره، فرض وجود زیرلایه سریانی هم مقدمه‌ای است که دشواری تفسیری بر پایهٔ آن توضیح داده می‌شود و هم نتیجه‌ای است که از همان دشواری تفسیری استنتاج می‌گردد؛ ازاین‌رو شاهدی که قرار است فرضیه را تأیید کند، خود متکی بر همان فرضیه است و استقلال لازم برای یک شاهد معتبر را ندارد. رینولدز نیز نشان می‌دهد که برای بررسی ارتباط قرآن با سنت‌های پیشین الزاماً نیازی به بازسازی زبانی متن قرآن نیست (Reynolds, 2010, p.1-20, 78-95)؛ می‌توان زمینه‌های یهودی و مسیحی قرآن را مطالعه کرد و درعین‌حال عربی بودن صورت متنی قرآن را نقطهٔ آغاز تحلیل حفظ کرد. تاریخی بودن قرآن با عربی بودن آن منافاتی ندارد؛ بینامتنی بودن قرآن با اصالت متنی آن تعارض ندارد؛ و وجود عناصر زبانی مشترک با سنت‌های پیشین مستلزم آن نیست که قرآن متنی بازسازی‌شده از یک اصل سریانی باشد.

۴ـ۱. نقدهای تفسیری و محتوایی

چهارمین حوزهٔ نقد به نمونه‌های تفسیری مشخص مربوط می‌شود. یکی از مشهورترین نمونه‌ها، تفسیر لوکزنبرگ از واژهٔ «حور» در آیات مربوط به نعمت‌های بهشتی است (Luxenberg, 2007, p.247-265) که با نقد شاکر و همتی مواجه شده است؛ آنان با بررسی کاربردهای قرآنی و شواهد لغوی نشان داده‌اند که بازخوانی پیشنهادی لوکزنبرگ

با مجموعه شواهد موجود سازگاری کافی ندارد (شاکر و همتی، ۱۳۹۸، ص۱۷۹ـ۲۰۳). نمونهٔ دیگر، بحث «ولدان مخلدون» است؛ همتی و امرائی با بررسی تطبیقی ریشه و کاربرد واژهٔ «ولد» در عربی و سریانی نتیجه گرفته‌اند که تفسیر پیشنهادی لوکزنبرگ از این عبارت با شواهد لغوی سریانی نیز به‌اندازهٔ کافی پشتیبانی نمی‌شود و صورت سریانی مورد بحث در حوزه معنایی «فرزند» قرار دارد (همتی و امرائی، ۱۴۰۲، ص۱۸۵ـ۱۹۶). همچنین همتی و شاکر در بررسی آیهٔ ۲۴ سورهٔ مریم، درباره واژه‌های «تحت» و «سریّاً»، استدلال کرده‌اند که برخی پیشنهادهای لوکزنبرگ با شواهد سریانی و عربی سازگاری لازم را ندارد (همتی و شاکر، ۱۳۹۶، ص۱ـ۲۲). نمونه‌ای دیگر را همتی در بررسی آیهٔ «وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا» (اعراف: ۱۶۰) پی گرفته و نشان داده است که بازخوانی سریانی پیشنهادی لوکزنبرگ برای این عبارت نیز نمی‌تواند بر قرائت عربی موجود، که با سیاق و ساختار نحوی آیه کاملاً سازگار است، برتری تبیینی اثبات کند (همتی، ۱۴۰۲، ص۱۶۳ـ۱۷۲). مجموع این مطالعات نشان می‌دهد یکی از مهم‌ترین نقاط قوت دفاع علمی از قرآن کریم، بازگشت مداوم به خود متن و بررسی ظرفیت‌های درونی آن است.

۵ـ۱. شکاف مطالعاتی و جایگاه پژوهش حاضر

نقدهای موجود بر لوکزنبرگ عمدتاً در سه سطح متمرکز شده‌اند: زبان‌شناختی، نسخه‌شناختی، و تفسیری (King, 2009, p.44-71; Reynolds, 2010, p.78-95؛ همتی و شاکر، ۱۳۹۶، ص۱ـ۲۲؛ شاکر و همتی، ۱۳۹۸، ص۱۷۹ـ۲۰۳). بااین‌حال، هنوز جای یک نقد جامع در سطح معرفت‌شناختی و فلسفه روش خالی است؛ نقدی که به‌جای تمرکز صرف بر صحت چند واژه، ساختار استدلالی کل پروژه را موضوع بررسی قرار دهد. مقالهٔ حاضر درصدد پر کردن این خلأ است، اما این کار را از موضعی صرفاً سلبی انجام نمی‌دهد؛ هدف ارائه چارچوبی دفاعی ـ ایجابی برای قرآن کریم است که بر سه اصل استوار است: نخست، اصالت مقدماتی صورت موجود قرآن تا زمانی که خلاف آن با شواهد مستقل اثبات شود؛ دوم، خودبسندگی روش‌شناختی متن در مرحلهٔ نخست فهم، بدون انکار زمینهٔ تاریخی آن؛ و سوم، تقدم شواهد مستقل و آزمون‌پذیر بر بازسازی‌های فرضی. نوآوری اصلی پژوهش حاضر در آن نیست که صرفاً بگوید: «لوکزنبرگ در فلان واژه اشتباه کرده است»، بلکه در این ادعاست که حتی پیش از داوری درباره تک‌تک پیشنهادهای او، باید مشروعیت معرفت‌شناختی گذار از متن عربی موجود به متن سریانی بازسازی‌شده اثبات شود.

۲. روش تحقیق و چارچوب نظری

پژوهش حاضر با هدف نقد روش‌شناختی و معرفت‌شناختی خوانش سریانی لوکزنبرگ و دفاع علمی از اصالت و تمامیت متن قرآن کریم، از روشی ترکیبی و چندلایه بهره می‌گیرد. مقصود از «دفاع» در این پژوهش صرفاً دفاع کلامی نیست؛ بلکه کوشش می‌شود در چارچوب معیارهای پذیرفته‌شده در فلسفهٔ زبان، هرمنوتیک، نقد متن و روش‌شناسی پژوهش تاریخی، نشان داده شود که آیا ادعاهای مربوط به خطا یا تحریف متن موجود از پشتوانهٔ مستقل و کافی برخوردارند یا خیر؟

نخست، پژوهش از تحلیل فلسفی ـ منطقی برای بازسازی ساختار استدلالی نظریهٔ لوکزنبرگ بهره می‌گیرد و بررسی می‌کند که آیا نتیجه‌ای مانند «وجود دشواری در فهم برخی آیات» می‌تواند منطقاً به نتیجه‌ای بسیار فراگیرتر همچون «وجود زیرلایه سریانی» منتهی شود یا خیر. دوم، پژوهش از روش تطبیقی ـ ارزیابانه استفاده می‌کند و دو الگوی رقیب را بر اساس سه معیار میزان مفروضات پیشینی مورد نیاز، استقلال شواهد و قدرت تبیین مقایسه می‌کند: الف) الگوی لوکزنبرگ که دشواری‌های متن را از طریق فرض زیرلایه سریانی تبیین می‌کند؛ ب) الگوی پیشنهادی این پژوهش که فهم را از صورت موجود متن آغاز کرده و شواهد خارجی را در مرحله‌ای ثانوی و آزمونگر به کار می‌برد. سوم، پژوهش از تحلیل هرمنوتیکی بهره می‌گیرد: از منظر گادامر، فهم متن فرایندی تاریخی است که در آن افق مفسر و افق متن در تعامل قرار می‌گیرند (Gadamer, 2004, p.290-305)؛ ریکور نیز با تأکید بر استقلال معنایی متن نشان می‌دهد که متن پس از پدید آمدن، شبکه‌ای از امکانات معنایی می‌یابد که در ساختار خود متن قابل پیگیری است (Ricoeur, 1976, p.75-90)؛ و اکو با طرح مفهوم «نیت متن» (intentio operis) تأکید می‌کند که متن، به‌واسطهٔ ساختارهای زبانی خود، دامنه‌ای از تفسیرهای ممکن را فراهم و برخی خوانش‌های ناموجه را محدود می‌کند (Eco, 1992, p.15-20). لازم به یادآوری است که استناد به این آرا صرفاً برای بهره‌گیری از یک نکتهٔ روش‌شناختی معین است، یعنی امکان استقلال نسبی معنای متن از فرضیه‌های بیرونی درباره خاستگاه زبانی آن؛ این استناد به‌معنای پذیرش کامل مبانی فلسفی هر یک از این آرا، ازجمله هرمنوتیک فلسفی گادامر که خود در ادبیات پژوهشی با نقدهای جدی مواجه شده است، نیست (ر.ک. غفاری قره‌باغ، ۱۳۸۷). بر این اساس، متن نباید پیش از آنکه ظرفیت‌های معنایی درونی آن آزموده شود، موضوع بازسازی بیرونی قرار گیرد.

چارچوب نظری مقاله بر پنج اصل استوار است: اصل خودبسندگی تفسیری متن (اولویت تحلیل درون‌زبانی پیش از توسل به زبان بیگانه)؛ اصل انسجام درون‌متنی (هر متن واجد شبکه‌ای از روابط معنایی و ساختاری است که در فهم آن نقش دارد)؛ اصل اقتصاد تبیین (میان دو مدل رقیب، مدلی که با مفروضات کمتر دامنه بیشتری از داده‌ها را توضیح دهد، ترجیح دارد)؛ اصل استقلال شواهد (شاهدی که برای تأیید یک فرضیه به کار می‌رود، باید مستقل از خود فرضیه به دست آمده باشد)؛ و اصل تناسب بار اثبات (هرچه فاصلهٔ میان قرائت موجود و قرائت پیشنهادی بیشتر شود، شواهد لازم برای پذیرش آن باید مستقل‌تر و قوی‌تر باشد). بر پایهٔ این اصول، مقاله دو معیار عملیاتی پیشنهاد می‌کند: الف) اصل استقلال شواهد: هر ادعای اصلاح متن باید دست‌کم بر یک شاهد مستقل از فرایند بازسازی تکیه کند؛ ب) آزمون عدم‌تقارن اصلاح: اگر یک قرائت جایگزین پیشنهاد شود، باید نشان داده شود که پذیرش آن، نه‌فقط ممکن، بلکه از نظر شواهد بر قرائت موجود ترجیح دارد.

۳. بازسازی منطقی نظریهٔ لوکزنبرگ

برای آنکه نقد این پژوهش منصفانه باشد، باید نخست نظریهٔ لوکزنبرگ را در قوی‌ترین صورت ممکن بازسازی کرد.

بر پایهٔ اثر او، می‌توان چهار مفروضهٔ اصلی را شناسایی کرد: نخست، مفروضهٔ زبانی ـ تاریخی، مبنی‌بر اینکه عربی در دورهٔ پیش از اسلام هنوز از جایگاه یک زبان نوشتاری مستقل برخوردار نبوده است (Luxenberg, 2007, p.1-20)؛ دوم، مفروضهٔ نسخه‌شناختی، مبنی‌بر وقوع یک مرحلهٔ گرشونی در انتقال متن (Luxenberg, 2007, p.30-50)؛ سوم، مفروضهٔ هرمنوتیکی ـ تاریخی، مبنی‌بر اینکه مفسران نخستین به دلیل ناآگاهی از زیرلایه سریانی، معنای اصلی متن را در نیافته‌اند (Luxenberg, 2007, p.35-45)؛ و چهارم، مفروضهٔ معناشناختی، مبنی‌بر اینکه برای فهم واژگان دشوار قرآن باید از عربی فراتر رفت و ریشه‌های سریانی را جست‌وجو کرد (Luxenberg, 2007, p.22-30, 68-77).

با کنار هم قرار دادن این مفروضات، می‌توان ساختار استدلال را چنین بازسازی کرد: در بخش‌هایی از قرآن دشواری‌های لغوی و تفسیری وجود دارد؛ بخشی از این دشواری‌ها را نمی‌توان با تکیه بر قرائت عربی موجود به‌طور رضایت‌بخش توضیح داد؛ زبان و فرهنگ سریانی در محیط تاریخی پیدایش قرآن حضور مؤثر داشته است؛ برخی واژگان قرآنی با بازگردانی به سریانی معنایی متفاوت و قانع‌کننده‌تر می‌یابند؛ و برخی تفاوت‌های متن موجود را می‌توان با فرض خطاهای کتابتی رخ‌داده در فرایند انتقال متن (خطای کاتبان) توضیح داد. نتیجه‌ای که لوکزنبرگ از این مقدمات می‌گیرد آن است که بخش قابل‌توجهی از متن قرآن بازمانده یا انعکاس یک زمینهٔ سریانی ـ آرامی است و در نهایت، سریانی نه صرفاً یکی از زبان‌های محیط قرآن، بلکه ابزاری اساسی برای بازسازی معنای بخشی از متن قرآن تلقی می‌شود (Luxenberg, 2007, p.68-77, 104-108, 326).

نکتهٔ مهم آن است که نتیجهٔ نهایی از نظر منطقی بسیار فراگیرتر از مقدمات نخستین است. حتی اگر پذیرفته شود که قرآن در محیطی متأثر از سریانی پدید آمده، هنوز باید به‌طور مستقل اثبات شود که این تأثیر به سطح ساختار زبانی متن رسیده و صورت موجود متن در نتیجه انتقال از یک نظام نوشتاری پیشین دچار تغییرات گسترده شده است. دست‌کم دو آسیب استدلالی مهم در این زنجیره قابل شناسایی است که در ادامه بررسی می‌شوند.

۱ـ۳. تعمیم شتاب‌زده از دشواری تفسیری به فرضیهٔ زیرلایه زبانی

نخستین آسیب، خطر «تعمیم شتاب‌زده» (Hasty Generalization) است. وجود دشواری در فهم برخی آیات، حتی اگر قطعی فرض شود، به‌خودی‌خود اثبات نمی‌کند که منشأ آن دشواری، ناآشنایی زبانی یا وجود زیرلایه‌ای سریانی است؛ یک متن دینی می‌تواند به دلایل گوناگون دشوار باشد: فشردگی بیان، ساختار بلاغی، ارجاعات تاریخی، چندمعنایی، یا تفاوت افق فرهنگی. از گزاره «این عبارت دشوار است»، نمی‌توان بدون مقدمه واسط نتیجه گرفت که «این عبارت به دلیل انتقال از سریانی به عربی دشوار شده است»، و از این گزاره نیز نمی‌توان بدون شواهد مستقل نتیجه گرفت که «قرآن در اصل دارای زیرلایه سریانی بوده است». کینگ در ارزیابی روش لوکزنبرگ هشدار می‌دهد که دشواری‌های تفسیری را نباید بدون دلیل کافی با فرض ناآشنایی زبانی یکی گرفت (King, 2009, p.47). از منظر هرمنوتیک فلسفی نیز، دشواری متن لزوماً نشانهٔ عدم اصالت متن نیست؛ گادامر فهم را فرایندی تاریخی و

گفت‌وگویی می‌داند (Gadamer, 2004, p.290-305) و ریکور بر چندلایگی و استقلال معنایی متن تأکید می‌کند (Ricoeur, 1976, p.75-90). اصل راهنما، بنابراین، چنین است: دشواری متن دلیل بر عدم اصالت متن نیست؛ ابتدا باید خود متن برای حل دشواری‌هایش آزموده شود.

۲ـ۳. دور روش‌شناختی و مصادره به مطلوب

دومین آسیب، امکان «مصادره به مطلوب» (Begging the Question) یا دور روش‌شناختی است. اگر فرض وجود زیرلایه سریانی برای تشخیص اینکه کدام آیات «نامفهوم» یا «دچار خطای انتقال» هستند به کار گرفته شود، و سپس همین آیات نامفهوم به‌عنوان شاهدی برای اثبات وجود زیرلایه سریانی ارائه شوند، ساختار استدلال از استقلال شواهد برخوردار نخواهد بود: فرض زیرلایه سریانی ← شناسایی مواضع دشوار ← بازخوانی سریانی ← تولید معنای متفاوت ← استفاده از همین معنا برای تأیید زیرلایه سریانی. سینای نیز بر همین مشکل دور روش‌شناختی تأکید کرده است (Sinai, 2017, p.45). ازاین‌رو باید میان سه گزاره تمایز گذاشت که از نظر معرفت‌شناختی هم‌ارز نیستند: امکان یک قرائت بدیل؛ برتری یک قرائت بدیل؛ و ضرورت جایگزینی قرائت موجود با قرائت بدیل. نقطه ثقل نقد حاضر نه در انکار امکان تماس عربی و سریانی، بلکه در مطالبه شواهد مستقل برای جهش از «تماس زبانی» به «زیرلایه ساختاری» است.

۴. شواهد قرآنی و تاریخی در برابر فرض بیگانگی زبانی

قرآن کریم در چند موضع، زبان خود را صریحاً «عربی» معرفی می‌کند: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» (زخرف: ۳)، «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعراء: ۱۹۵)، و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف: ۲). این آیات به‌تنهایی یک برهان تاریخی کامل درباره همهٔ جزئیات منشأ زبان قرآن نیستند، اما دست‌کم نشان می‌دهند که هویت زبانی قرآن در خود متن عربی معرفی شده است؛ ازاین‌رو هر نظریه‌ای که این خودتعریف را کنار بگذارد، با بار اثبات مضاعفی مواجه است. شایان ذکر است که واژهٔ «عربی» در کاربردهای قرآنی خود همواره یک معنای واحد و یکسان ندارد؛ ازاین‌رو در این بخش تنها به آیاتی استناد شد که در آنها این واژه، بی‌هیچ ابهامی، ناظر به زبان قرآن است و کاربرد آن استدلال حاضر را متزلزل نمی‌کند (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج۱، فصل دوم، درس پنجم، بخش «عربی بودن قرآن»).

از منظر تاریخ زبان نیز شواهد کتیبه‌ای، تصویری پیچیده‌تر از وضعیت عربی پیش از اسلام ارائه می‌کنند. کتیبه‌های عربی پیش از اسلام، ازجمله کتیبهٔ نمارَه (۳۲۸ میلادی)، کتیبهٔ زَبَد (حدود ۵۱۲ میلادی) و کتیبهٔ حَرّان (۵۶۸ میلادی)، نشان می‌دهند که استفاده از گونه‌های عربی در نوشتار، پیش از سده هفتم میلادی وجود داشته است (Hoyland, 2008, p.53-60; Fisher, 2015, p.45-60). این شواهد به‌معنای یکسانی کامل زبان کتیبه‌ها با عربی قرآنی نیستند، اما برای رد ادعای افراطی‌تری که اساساً عربی پیش از اسلام را فاقد سنت نوشتاری می‌داند، اهمیت دارند. باید میان دو ادعا تمایز گذاشت: ۱) عربی پیش از اسلام فاقد یک نظام نوشتاری کاملاً تثبیت‌شده بوده

است؛ ۲) عربی پیش از اسلام اساساً زبان نوشتاری نبوده و قرآن ناگزیر باید از طریق زیرلایه سریانی ـ آرامی توضیح داده شود. شواهد کتیبه‌ای ممکن است با گزاره نخست سازگار باشند، اما گزاره دوم را به‌سادگی تأیید نمی‌کنند.

نکتهٔ دیگر، تمایز میان وجود عناصر دخیل در زبان قرآن و غیرعربی بودن ساختار آن است. پژوهش‌های زبان‌شناختی نشان می‌دهند که وجود عناصر برگرفته از زبان‌های دیگر، با استقلال ساختاری زبان میزبان ناسازگار نیست (Jeffery, 1938, p.1-15; Rippin, 2008, p.249-266). آرتور جفری در اثر کلاسیک خود اصل وجود واژگان دخیل را با ادعای وجود یک «زیرلایه غیرعربی» برای کل زبان قرآن یکی نمی‌گیرد؛ گزارهٔ «برخی واژگان قرآن منشأ غیرعربی دارند»، به‌صورت منطقی گزارهٔ «زبان ساختاری قرآن اساساً غیرعربی است» را نتیجه نمی‌دهد.

۵. نقد تقلیل معناشناختی: ریشه‌شناسی و معناشناسی هم‌زمانی

یکی از بنیادی‌ترین مبانی روش لوکزنبرگ آن است که دشواری‌های معنایی برخی تعابیر قرآن را می‌توان با بازگرداندن واژگان به صورت‌های سریانی توضیح داد (Luxenberg, 2007, p.22-30, 68-77). مسئلهٔ اصلی، اصل امکان بررسی تطبیقی عربی و سریانی نیست؛ چنین مقایسه‌ای در مطالعات زبان‌های سامی کاملاً مشروع است. مسئله آن است که رابطهٔ ریشه‌شناختی یک واژه با زبانی دیگر، به‌خودی‌خود، تعیین‌کننده معنای آن واژه در متن مورد مطالعه نیست، بلکه صرفاً یک شاهد تاریخی محتمل است که باید در کنار شواهد هم‌زمانی سنجیده شود. در زبان‌شناسی جدید، میان مطالعهٔ تاریخی منشأ یک واژه (ریشه‌شناسی) و تعیین معنای آن در یک مقطع معین (معناشناسی هم‌زمانی) تفاوتی اساسی وجود دارد. در نگاه سوسور، ارزش یک نشانهٔ زبانی تنها از تاریخ پیدایش آن به دست نمی‌آید، بلکه از جایگاه آن در شبکهٔ روابط درون یک نظام زبانی نیز ناشی می‌شود (Saussure, 1966, p.1-20). بنابراین، حتی اگر منشأ غیرعربی یک واژه اثبات شود، هنوز باید به‌طور مستقل نشان داد که معنای موردنظر در همان دوره تاریخی و در همان بافت قرآنی بالفعل فعال بوده است.

این تمایز در نمونهٔ «وِلْدانٌ مُخَلَّدون» اهمیت می‌یابد: برای تغییر معنای قرآنی این ترکیب، باید نشان داده شود که معنای پیشنهادی در سریانیِ دوره مورد بحث واقعاً وجود داشته، از نظر تاریخی در دسترس بوده و با سیاق قرآنی سازگاری دارد. همتی و امرائی دقیقاً بر ضرورت توجه به چنین مجموعه‌ای از شواهد تأکید کرده‌اند و نشان داده‌اند که صورت سریانی مورد استناد لوکزنبرگ به‌سادگی نمی‌تواند معنای پیشنهادی او را برای این ترکیب قرآنی اثبات کند (همتی و امرائی، ۱۴۰۲، ص۱۸۵ـ۱۹۶). بنابراین، حتی در صورت پذیرش یک خویشاوندی زبانی میان دو واژه، نتیجهٔ منطقی آن صرفاً این است که احتمال ارتباط تاریخی وجود دارد، نه اینکه معنای متن قرآنی الزاماً باید بر اساس معنای زبان مبدأ تعیین شود. همچنین باید میان «وام‌واژه» و «زیرلایه زبانی» نیز تمایز گذاشت: وجود واژگان دخیل، به‌خودی‌خود، نمی‌تواند نشان دهد که ساختار بنیادی زبان قرآن غیرعربی است.

۶. مشکل ابطال‌پذیری و دور روش‌شناختی

در روش لوکزنبرگ می‌توان سه راهبرد اصلی را شناسایی کرد که در صورت مواجهه با قرائت‌های عربی موجود، امکان حفظ فرضیهٔ زیرلایه سریانی را برای او فراهم می‌کنند. راهبرد نخست، بازتفسیر زبانی است: هرگاه واژه‌ای در عربی معنایی روشن داشته باشد، می‌توان فرض کرد که معنای موجود نتیجهٔ بازخوانی ثانوی است و باید ریشهٔ اصلی آن را در سریانی جست‌وجو کرد، چنان‌که در بحث «حور» دیده می‌شود (Luxenberg, 2007, p.247-265؛ شاکر و همتی، ۱۳۹۸، ص۱۷۹ـ۲۰۳). راهبرد دوم، فرض خطای انتقال است: اگر شواهد موجود با بازسازی پیشنهادی سازگار نباشند، می‌توان فرض کرد در انتقال متن خطای کاتبی رخ داده است؛ چنین فرضی فی‌نفسه نامشروع نیست، اما این فرض هنگامی به یک مشکل روش‌شناختی تبدیل می‌شود که برای هر اختلاف، امکان فرض یک خطای کاتبی وجود داشته باشد، بدون آنکه نسخه یا الگوی شناخته‌شده‌ای از خطا آن را مستقل تأیید کند (Luxenberg, 2007, p.30-50; King, 2009, p.52-67). راهبرد سوم، بی‌اعتبارسازی شواهد تفسیری رقیب است: اگر تفسیر موجود با بازسازی سریانی ناسازگار باشد، می‌توان گفت مفسران نخستین، به دلیل ناآگاهی از زیرلایه سریانی، معنای واقعی متن را درنیافته‌اند؛ چنان‌که در بحث «تحت» در آیهٔ ۲۴ سورهٔ مریم دیده می‌شود، هرچند بررسی همتی و شاکر نشان می‌دهد صورت سریانی موردنظر نیز همان معنای «زیر» را دارد (همتی و شاکر، ۱۳۹۶، ص۱۱ـ۱۲).

مشکل روش‌شناختی دقیقاً در هم‌افزایی این سه راهبرد پدیدار می‌شود: اگر معنای عربی بتواند به‌عنوان نتیجهٔ بازخوانی ثانوی کنار گذاشته شود، مخالفت نسخه‌ها بتواند با فرض خطای کاتبان توضیح داده شود، و سنت تفسیری نیز بتواند به دلیل ناآگاهی از زیرلایه سریانی بی‌اعتبار شود، آنگاه نظریه با دشواری می‌تواند با شاهدی مواجه شود که واقعاً آن را تضعیف کند. این نقد با اصل پوپر درباره ضرورت پذیرش خطر رد شدن نظریهٔ سازگار است (Popper, 2002, p.70-80؛ برای نقد و بررسی مشکلات این معیار در فلسفهٔ علم، ر.ک. صادقی، ۱۳۸۹).

در برابر این وضعیت، مدل مبتنی‌بر خودبسندگی تفسیری می‌تواند شرایط روشن‌تری برای آزمون یک تفسیر فراهم کند. یک تفسیر پیشنهادی دست‌کم باید در شش سطح آزمون شود: آزمون سیاق (سازگاری با آیات پیشین و پسین)؛ آزمون شبکهٔ معنایی (سازگاری با کاربرد همان واژه در سایر مواضع قرآن)؛ آزمون زبانی (سازگاری با قواعد صرفی و نحوی عربی)؛ آزمون بینامتنی (سازگاری با شواهد تاریخی هم‌عصر)؛ آزمون نسخه‌شناختی (حمایت نسخه‌ها یا الگوهای شناخته‌شده خطای کاتبی)؛ و آزمون استقلال شواهد (استقلال شاهد از فرضیه‌ای که قرار است تأیید کند). اگر یک بازخوانی سریانی با هیچ‌یک از این معیارها سازگار نباشد و نیازمند تغییرات متعدد در متن موجود باشد، بار اثبات آن به‌طور قابل‌توجهی افزایش می‌یابد.

پیامد مهم این بحث آن است که دفاع روش‌شناختی از اصالت قرآن نباید به‌معنای انکار هرگونه تأثیرپذیری تاریخی باشد؛ مسئله آن است که اثبات تأثیرپذیری، با اثبات وابستگی ساختاری متن یکی نیست. هرچه فاصلهٔ میان

قرائت موجود و قرائت پیشنهادی بیشتر شود، شواهد لازم برای پذیرش آن نیز باید قوی‌تر و مستقل‌تر باشد: اصل تناسب بار اثبات چنین است که هر بازسازی تاریخی که تغییر بیشتری در متن موجود ایجاد می‌کند، باید با شواهد مستقل بیشتری پشتیبانی شود.

۷. مقایسهٔ دو مدل رقیب بر اساس اصل اقتصاد تبیین

برای مقایسه‌ای منصفانه، باید مدل لوکزنبرگ را در قوی‌ترین صورت بازسازی کرد. این مدل بر شش فرض استوار است: فرضیهٔ زبانی ـ تاریخی (عربی پیش از اسلام فاقد جایگاه زبان نوشتاری مستقل بوده)؛ فرضیهٔ نسخه‌شناختی (وقوع مرحلهٔ گرشونی)؛ فرضیهٔ تاریخی ـ تفسیری (ناآگاهی مفسران نخستین از زیرلایه سریانی)؛ فرضیهٔ معناشناختی (ضرورت مراجعه به ریشه‌های سریانی)؛ فرضیهٔ بازسازی گسترده (گستردگی دامنه آیات نیازمند بازخوانی) (Luxenberg, 2007, p.326)؛ و فرضیهٔ منشأ مسیحی ـ عبادی (پیوند بخشی از مضامین قرآن با ادبیات عبادی مسیحی) (Luxenberg, 2007, p.104-108).

نخستین مسئلهٔ این مدل، افزایش چشمگیر بار مفروضات وابسته به یکدیگر است: برای رسیدن از «وجود دشواری تفسیری» به «منشأ مسیحی ـ سریانی»، چندین حلقهٔ استدلالی باید هم‌زمان پذیرفته شوند و ازآنجاکه این حلقه‌ها به یکدیگر وابسته‌اند، ضعف یا نقض هر یک از آنها به‌تنهایی برای متزلزل کردن کل زنجیره استدلال کافی است؛ بر همین اساس، مشکلاتی که در ادامه (دوم تا پنجم) بیان می‌شود نیز اشکال‌هایی مستقل از یکدیگرند و رابطه‌شان با یکدیگر تراکمی است، نه توالی حلقه‌های یک استدلال واحد؛ ازاین‌رو هر یک از آنها به‌تنهایی نیز می‌تواند اعتبار مدل لوکزنبرگ را خدشه‌دار سازد. دوم، بخشی از این مفروضات، ازجمله ادعای وقوع مرحلهٔ گرشونی، نیازمند شواهد مادی و نسخه‌شناختی مستقلی است که در نقدهای موجود فقدان آن مورد تأکید قرار گرفته است (Déroche, 2005, p.45-60). سوم، این مدل در بسیاری از موارد برای هر مشکل تفسیری نیازمند عملیاتی اضافی است: تغییر نقطه، فرض خطای کاتب، انتقال واژه به سریانی و سپس سازگار کردن معنای حاصل با سیاق؛ کینگ نیز بر همین ویژگی تأکید کرده است (King, 2009, p.52-67). چهارم، این مدل با مسئلهٔ دور روش‌شناختی روبه‌روست، چنان‌که سینای نیز اشاره کرده است (Sinai, 2017, p.45). پنجم، این مدل در برابر معیار ابطال‌پذیری با دشواری مواجه است (Popper, 2002, p.70-80).

در برابر این مدل، پژوهش حاضر مدل خودبسندگی تفسیری و انسجام درون‌متنی را پیشنهاد می‌کند. مقصود از خودبسندگی، استقلال مطلق قرآن از تاریخ و زبان‌های پیرامونی نیست؛ بلکه این است که متن قرآن در نخستین مرحله باید بر اساس نظام زبانی خودش فهمیده شود و شواهد خارجی تنها زمانی برای جایگزینی این فهم وارد شوند که ضرورت آن به‌طور مستقل اثبات شده باشد. این مدل بر پنج فرض استوار است: عربیت زبان قرآن (بر اساس خودتعریف متن)؛ انسجام درونی قرآن (شبکه روابط واژگانی و موضوعی میان آیات) (Neuwirth, 2003, p.1-18; Sinai, 2017, p.120-145)؛ پذیرش انتقادی سنت انتقال قرآن (بدون کنار

گذاشتن بی‌دلیل آن)؛ پذیرش وام‌واژه‌ها بدون پذیرش زیرلایه (Jeffery, 1938, p.1-15)؛ و تقدم روش‌شناختی شواهد داخلی بر بازسازی‌های بیرونی.

مقایسهٔ این دو مدل بر اساس اصل اقتصاد تبیین نشان می‌دهد که مدل خودبسندگی، با مفروضات کمتر و شواهد مستقل‌تر، دامنه بیشتری از داده‌های زبانی و تفسیری را توضیح می‌دهد؛ زیرا از نقطه آغاز ساده‌تری حرکت می‌کند و برای هر تبیین، نیازمند زنجیره‌ای از مفروضات وابسته نیست. «خودبسندگی متن» در این پژوهش به‌معنای انکار تاریخ نیست؛ مراد از آن، اولویت روش‌شناختی شواهد درون‌متنی است. شواهد بیرونی نیز باید در مقام شاهد و قرینه وارد شوند، نه اینکه نتیجهٔ مطلوب را از پیش تعیین کنند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که پروژهٔ کریستف لوکزنبرگ درباره خوانش سریانی ـ آرامی قرآن، در گذار از «دشواری تفسیری» به «فرض منشأ زبانی بیگانه»، با دست‌کم دو آسیب استدلالی جدی مواجه است: تعمیم شتاب‌زده و دور روش‌شناختی. این نظریه همچنین در برابر معیار ابطال‌پذیری با دشواری روبه‌رو است؛ زیرا سه راهبرد بازتفسیر زبانی، فرض خطای انتقال، و بی‌اعتبارسازی شواهد تفسیری رقیب، در کنار یکدیگر، امکان مصون‌سازی گسترده فرضیه را فراهم می‌آورند.

موضع نهایی این پژوهش نه انکار ارتباط قرآن با زبان و فرهنگ سریانی است و نه دفاع از انزوای تاریخی قرآن. سریانی می‌تواند یکی از زبان‌های مهم محیط فرهنگی قرآن باشد و مطالعات سریانی می‌تواند در فهم برخی واژگان و مناسبات بینامتنی سودمند باشد. آنچه نیازمند احتیاط روش‌شناختی است، تبدیل این ارتباطات به ادعایی بسیار بزرگ‌تر، یعنی تبدیل سریانی به «کلید پیشینی» فهم قرآن و استفاده از همین فرض برای بازسازی متن است.

مهم‌ترین دستاورد این پژوهش را می‌توان در اصل «تناسب میان ادعا و شواهد» خلاصه کرد: هرچه ادعای پژوهش گسترده‌تر باشد، بار اثبات آن نیز باید سنگین‌تر و شواهد آن مستقل‌تر و همگراتر باشد. از چند تطبیق واژگانی نمی‌توان به منشأ یک زبان رسید؛ از یک شباهت بینامتنی نمی‌توان وابستگی تبارشناختی را نتیجه گرفت؛ از دشواری یک عبارت نمی‌توان عدم اصالت متن را اثبات کرد؛ و از امکان بازسازی نمی‌توان به اصالت تاریخی آن بازسازی رسید. در این چارچوب، دفاع علمی از اصالت قرآن به‌معنای انکار پرسش‌های تاریخی درباره آن نیست؛ بلکه به‌معنای مطالبه معیارهای سخت‌گیرانه‌تر برای اثبات ادعاهای رقیب است (ر.ک. کاوند و همکاران، ۱۳۹۷). حاصل بررسی حاضر آن است که در چارچوب شواهد و نمونه‌های بررسی‌شده، گذار از «امکان ارتباط» به «اثبات وابستگی» و از «شباهت» به «تبارشناسی»، به اندازه‌ای که نظریهٔ لوکزنبرگ اقتضا می‌کند، اثبات نشده است.

بدین‌ترتیب، می‌توان هم تاریخ‌مندی قرآن را پذیرفت، هم امکان تأثیرپذیری فرهنگی و زبانی را بررسی کرد، و هم از شتاب‌زدگی در تبدیل قرائن محدود به نظریه‌ای درباره منشأ کل متن پرهیز نمود. اصل راهنما آن است که در پژوهش تاریخی، امکان را اثبات نگیریم، شباهت را وابستگی ندانیم، و بازسازی را پیش از اثبات ضرورت آن، جایگزین متن موجود نکنیم.

منابع

اشرفی، امیررضا (۱۳۹۶). معناداری و معرفت‌بخشی زبان قرآن از نگاه علامه طباطبائی. *قرآن‌شناخت*، ۱۸، ۱۷ـ۳۴.

پارسا، فروغ و نبائی، زهرا (۱۴۰۲). نقد دیدگاه لوکزنبرگ درباره خط عربی. *اسلام‌شناسی و قرآن‌پژوهی در جهان معاصر*، ۲(۱)، ۴۲ـ۶۲.

شاکر، محمدکاظم و همتی، محمدعلی (۱۳۹۸). خوبرویان پاک یا درختان تاک؟ نقدی بر قرائت سریانی ـ آرامی لوکزنبرگ از حور عین در قرآن. *علوم قرآن و حدیث*، ۵۱(۱۰۳)، ۱۷۹ـ۲۰۳.

صادقی، رضا (۱۳۸۹). نقدهای پوپر و مشکلات ابطال‌پذیری. *معرفت فلسفی*، ۳۰، ۱۲۵ـ۱۵۰.

غفاری قره‌باغ، سیداحمد (۱۳۸۷). هرمنوتیک فلسفی گادامر در بوته نقد. *معرفت*، ۱۲۸، ۹۹ـ۱۱۲.

کاوند، علیرضا و همکاران (۱۳۹۷). تحلیل اثباتی تحریف‌ناپذیری قرآن کریم (مطالعهٔ موردی: اندیشه‌های تفسیری ـ تاریخی امام خمینی). *مجموعه مقالات چهارمین همایش ملی علوم و فناوری‌های نوین ایران*.

محمدی مجد، احمد (۱۴۰۳). بازخوانی و تحلیل مضمون «اجمع القرآن کما انزل» در تدوین مصحف امام علی﵇. *قرآن‌شناخت*، ۳۳، ۱۷۳ـ۱۹۰.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴). *قرآن‌شناسی*. تحقیق و نگارش محمود رجبی. چ ششم. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی﵀.

همتی، محمدعلی و امرائی، ایوب (۱۴۰۲). میوه‌های خنک یا پسران بهشتی؛ نقدی بر قرائت سریانی ـ آرامی لوکزنبرگ از «ولدان مخلدون» در قرآن. *قرآن‌پژوهی خاورشناسان*، ۱۸(۳۵)، ۱۷۹ـ۲۰۲.

همتی، محمدعلی و شاکر، محمدکاظم (۱۳۹۶). نقد قرائت سریانی ـ آرامی لوکزنبرگ از آیه ۲۴ سوره مریم. *تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، ۱۴(۱)، ۱ـ۲۲.

همتی، محمدعلی (۱۴۰۲). نقد دیدگاه کریستف لوکزنبرگ درباره آیهٔ «وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا». *قرآن و روشنگری دینی*، ۴(۲)، ۱۶۳ـ۱۷۲.

Déroche, F. (2005). *La transmission écrite du Coran dans les débuts de l'islam*. Brill.

Eco, U. (1992). *Interpretation and overinterpretation*. Cambridge University Press.

Fisher, G. (2015). *Arabs and empires before Islam*. Oxford University Press.

Gadamer, H.-G. (2004). *Truth and method* (J. Weinsheimer & D. G. Marshall, Trans.). Continuum. (Original work published 1960).

Hoyland, R. G. (2008). Epigraphy and the linguistic background to the Qurʾān. In G. S. Reynolds (Ed.), *The Qurʾān in its historical context*. p 53–60. Routledge.

Jeffery, A. (1938). *The foreign vocabulary of the Qurʾān*. Oriental Institute.

King, D. (2009). A Christian Qurʾān? A study in the Syriac background to the language of the Qurʾān as presented in the work of Christoph Luxenberg. *Journal for Late Antique Religion and Culture*, 3, 44–71.

Luxenberg, C. (2007). *The Syro-Aramaic reading of the Koran: A contribution to the decoding of the language of the Koran*. Verlag Hans Schiler. (Original work published 2000).

Neuwirth, A. (2003). Qurʾān and history-A disputed relationship: Some reflections on Qurʾānic history and history in the Qurʾān. *Journal of Qurʾanic Studies*, 5(1), 1–18.

Popper, K. (2002). *The logic of scientific discovery*. Routledge. (Original work published 1934).

Reynolds, G. S. (2010). *The Qurʾān and its biblical subtext*. Routledge.

Ricoeur, P. (1976). *Interpretation theory: Discourse and the surplus of meaning*. Texas Christian University Press.

Rippin, A. (2008). Syriac in the Qurʾān: Classical Muslim theories. In G. S. Reynolds (Ed.), *The Qurʾān in its historical context*. p.249–266. Routledge.

Saussure, F. de. (1966). *Course in general linguistics* (W. Baskin, Trans.). McGraw-Hill. (Original work published 1916).

Sinai, N. (2017). *The Qur'ān: A historical-critical introduction*. Edinburgh University Press.

Wansbrough, J. (1977). *Quranic studies: Sources and methods of scriptural interpretation*. Oxford University Press.